

بررسی مفهوم توسعه

در اندیشه تنی چند از روشنفکران عصر قاجار و پهلوی

مهدی صلاح*

شهرام حسن‌وند**

چکیده:

از زمان آشنایی مردم ایران به ویژه لایه های بالای جامعه با مفاهیم و مؤلفه های تغییر و دگرگونی بر گرفته از غرب که جنبه های عینی آن به وضوح قابل لمس بود. تفسیر این مؤلفه ها و تبیین دلایل عدم دستیابی جامعه ایران به آن از دغدغه های اصلی این گروهها گردید. ضعف ساختاری نظام حکومتی قاجار و نارسایی های آن که به ویژه در برخورد های نظامی با قدرتهای خارجی هویدا گردید، همراه با موج ایجاد شده تحولات جهانی که ایران را نیز در بر گرفت، باعث شد بخشی از نظام دولتی و ساختار حکومتی بر اساس دریافتهای خویش - که طبعاً نوعی نگاه محافظه کارانه بود - شروع به اصلاحاتی نمایند که سر آغاز توسعه نظام اقتصادی - اجتماعی ایران به حساب می آید.

تناقضات پیش آمده بین نیروهای روشنفکری با نیروهای مذهبی و عدم توفیق نظام مشروطه در پاسخگویی به نیازهای جامعه، همراه با تحولات جهانی که ایران را نیز تحت تأثیر قرار می داد باعث گردید؛ طبقه روشنفکر جامعه در جهت ایجاد دستی آهنگین و دیکتاتوری مصلح، اتفاق نظر کنند و نظریه پردازان ایرانی توسعه و ترقی، حکومت رضاخان را در جهت برنامه های نوسازی در ایران بهترین گزینه و نظام ممکن تشخیص دهند

این نوشتار با نگاهی به مفاهیم روشنفکر و توسعه و نیز تأملی بر نظریه های مربوط به آن، ضمن پرداختن به اندیشه های برخی از روشنفکران و سر آمدان فکری جامعه ایران از ابتدای پیدایش فکر توسعه در زمان عباس میرزا، تا سالهای منتهی به شهریور ۱۳۲۰، به دنبال آن است تا با بر شمردن برخی نقاط قوت و ضعف به بررسی اجمالی دلایل ناکامی آنها در این زمینه پردازد.

واژه های کلیدی: روشنفکر، توسعه، استبداد، نخبگان.

* استادیار و عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه لرستان.

** کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی.

مقدمه و طرح مسأله

در آغاز قرن بیست و یکم، کشورهای در حال توسعه با الزامات گوناگونی مواجه اند که مهم ترین آنها توسعه، پیشرفت و افزایش نسبی رفاه و آسایش شهروندی است. سرعت روز افزون توسعه در کشورهای پیشرفته و گسترش ارتباطات و تبادل اطلاعات در عرصه بین الملل و پدیده ای که تحت عنوان جهانی شدن از آن نام می برند، ضعف و ناتوانی کشورهای در حال توسعه را بیشتر نمایان ساخته است. شرایط جدید از یک سو رقابت با واحدهای توسعه یافته نظام جهانی را دشوار و از سوی دیگر، توسعه را به یکی از الزامات کشورهای در حال توسعه تبدیل کرده است. در ایران نیز به دلایل گوناگون، توسعه و پیشرفت امری اجتناب ناپذیر شده است. پاسخگویی به نیازهای روز افزون اقشار مختلف جامعه، برخورداری از جایگاه متناسب با شأن ملت و تمدن دیرینه ایران، برخورداری از زندگی شرافتمندانه و ایجاد فرصت لازم جهت نیل به معنویت و کمال به عنوان مقصد نهایی انسانها و ... مستلزم بهبود شرایط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. از حدود دویست سال پیش تاکنون، یکی از مهمترین دغدغه های روشنفکران و سرامدان این جامعه توسعه بوده است. در ریشه یابی عوامل توسعه نیافتگی عواملی مانند: ساختار سیاسی - استبدادی، فرهنگ توسعه نیافته، دخالت استعمارگران، ضعف عملکرد شاهان و فرمانروایان، نقش مخرب نظام اقتصاد امپریالیستی جهانی و مطرح شده است و در طراحی الگوی توسعه و راه برون رفت از توسعه نیافتگی نیز طیف وسیعی از پاسخها دیده می شود: از پذیرش بی قید و شرط شیوه های غربی و « فرنگی شدن از فرق سر تا نوک پا » گرفته تا مبارزه با استعمار و اعتلای فرهنگ بومی و مبارزه با « غرب زدگی ».

آنچه در اینجا اهمیت دارد این است که علی رغم تلاشهای دویست ساله، جامعه ایران به گم شده اصلی خود یعنی توسعه و پیشرفت دست نیافت. این مقاله بر آن است تا به اندیشه های برخی از نخستین روشنفکران تا روشنفکران پهلوی دوم پرداخته و به عوامل ناکامی آنان در تسهیل روند توسعه و رسیدن به آن اشاره کند.

تعریف روشنفکر:

واژه روشنفکر برگردان فارسی یک لغت لاتین است که در فرانسه به آن « انتلکتوئل » (intellectual) و در انگلیسی آن را « اینتلکچوال » (intellectual) می خوانند. فرهنگ لغت « روبرت بزرگ زبان فرانسه » در ذیل واژه (intellectual) آورده است: روشنفکر کسی است که دارای ذوق و قریحه واضح و آشکار یا بیش از حد افراطی برای امور ادراکی، ذهنی و عقلی است، کسی که در نزد او زندگی و حیات فکری و ذهنی به طور برجسته ای حاکم است... روشنفکر کسی است که زندگی اش وقف امور فکری و عقلی شده است، کسی که در منصب و شغل اجتماعی خود به امور ذهنی و فکری اشتغال دارد. فرهنگ لغت «ویستر» آمریکایی، در تعریف واژه intellectual می گوید «روشنفکر کسی است که به کارهای فکری و ذهنی اشتغال دارد... کسی که دارای دغدغه، منافع و اشتغالات فکری است... فردی که عضو طبقه «اینتلیجنتزیا» می باشد. با این توصیف به لحاظ لغوی، روشنفکر به کسی گفته می شود که شغل او کار فکری است، دارای تحصیلات عالی است، در آزمایشگاهها و کتابخانه ها زندگی می گذراند، خدمت او به جامعه از طریق فرآورده های فکری اوست و گروه اجتماعی ای نیز که او خود را در آن تعریف می کند و دیگران نیز او را در آن می بیند با همین خصوصیات شناخته می شود. این اصطلاح نیز همانند بسیاری از مفاهیم سیاسی - اجتماعی دیگر از غرب وارد ادبیات سیاسی ایران شده است، و از نظر تاریخی به آراء فلاسفه عصر روشنگری در اروپا بر می گردد و روشنفکری به عنوان نگاه مدرن به حوزه های مختلف مطرح می شود. عصر روشنگری که فیلسوفان قرن هیجدهم مطرح کردند، در مقابل عصر تاریکی یا قرون وسطی قرار می گرفت برجسته ترین ویژگی آن از نظر فلاسفه قرون ۱۸ و ۱۹ همانا اصالت دادن به عقل و فهم بشری بود که در قالب مکاتب و نظامها و ایدئولوژیهای مختلف انسانی توسعه یافت.

«هر کسی باید همواره در به کار بستن خویش به گونه ای عمومی آزاد باشد و تنها این شیوه است که می تواند روشن گری را در میان انسانها پیش ببرد... آن چه از بنیاد

ممنوع است، همانا، توافق بر سر یک اساس نامه‌ی دینی پایدار است که هیچ کس نتواند آشکارا در آن تردیدی راه دهد.^۲

در ایران، روشنفکر ابتدا به کسی اطلاق می‌شد که با درک عقب ماندگی جامعه ایران از پیشرفت‌ها و دستاوردهای تمدنی غرب نسخه‌ای غربی برای تمدن و تجدد در ابعاد مختلف ارائه می‌کرد و در راه تحقق آن به تلاش فکری و عملی می‌پرداخت این افراد بدون توجه به زمینه‌های فرهنگی و تاریخی ایران و ساختار متفاوت آن با جوامع غربی به تبلیغ غرب‌گرایی پرداختند و به تقلید از غرب که خردگرایی روشن‌فکران در مقابل مسیحیت و حاکمیت کلیسا قرار داشت، دین و فرهنگ سنتی را به عنوان موانع مدرنیسم معرفی کردند، به مرور و با گذشت زمان این مفهوم بر تمامی کسانی که با آگاهی و تلاش فکری به انتقاد از وضع موجود برای رسیدن به وضع ایده‌آل می‌پرداختند اطلاق شد.

«روشنفکر که برگردان واژه‌ی انلکچوئل است، چه در اصل فرنگی خود و چه در زبان فارسی یک معنای عام دارد و یک معنای خاص، در معنای عام روشنفکر کسی است که دست‌اندرکار خلق یا انتقال یا پخش یا حتی مصرف میراث و آثار والای فرهنگ باشد، اما در معنای خاص، روشنفکر کسی است که هم به این کارها بپردازد و هم در برابر نظام موجود اجتماعی بایستد، بگوید، با آن بستیزد، مسئول باشد، متعهد باشد و خلاصه انقلابی باشد.»^۳

مباحث تئوریک

دیدگاه‌های توسعه

مفهوم توسعه در قرن نوزدهم برای نخستین بار در حوزه علم اقتصاد مطرح گردید که متأثر از کتاب «ثروت ملل» آدام اسمیت در قرن هجدهم بوده است. کوشش نظریه توسعه اقتصادی بر این است که علل و راهکارهای رشد مداوم را از نظر اقتصاد کلان در مورد باروری از تولید اجتماعی روشن سازد. توسعه با جنبه‌های تاریخی، مجموعه منابع طبیعی، جریانهای مهاجرت، روابط مبادلات خارجی و تجارت خارجی

رابطه ای تنگاتنگ دارد.^۴ در هر حال، «اسمیت» و پس از او «ریکاردو» اولین تلاشها را در راستای تحلیل توسعه اقتصادی به عمل آوردند. توسعه ای که ضمن عدم دخالت بر حسب رشد تولید ملی (ثروت جامعه) مبتنی بر انباشت سرمایه و رقابت کامل بوده است.^۵

نخستین اندیشمندان در این مقطع، توسعه را معادل رشد اقتصادی قلمداد نموده از این زاویه رشد اقتصادی مفهوم عامی می باشد که با شاخص درآمد ملی یا تولید ملی قابل تعریف است. در این دیدگاه تراکم سرمایه به مثابه مهمترین وسیله رشد اقتصادی در کنار دیگر عوامل مانند نیروی انسانی، منابع طبیعی و قرار می گیرد.^۶ دیدگاه دیگر مربوط به نظریه نوسازی است که می توان به نظریات کسائی چون: «ردفیلد»، «اسملسر» و «روسو» اشاره کرد. این گروه یک روند خطی و رو به تکامل، برای توسعه جوامع در نظر می گیرند. بر اساس این نظریه ها، همه جوامع در ابتدا شبیه هم بوده و روند توسعه را از یک نقطه معین شروع کرده اند و در پایان نیز کشورهای جهان سوم با پیمودن همان مسیری که غرب طی کرده است به توسعه دست خواهند یافت. نظریه های توسعه، رسیدن به شرایط جهان غرب یا به عبارت دیگر، پیمودن راه کشورهای صنعتی غرب را هدف توسعه می دانند. آنها نه تنها جهان غرب را در مسأله توسعه نیافتگی جهان سوم مقصر نمی دانند، بلکه نظام سرمایه داری جهانی را عامل توسعه کشورهای توسعه نیافته قلمداد می کنند.^۷ بنابراین در این نظریه مهمترین مانع توسعه و عامل آن، ساختار داخلی کشورهای جهان سوم است. نظریه نوسازی مطرح می نماید که مهمترین عامل توسعه، سازماندهی و بازدهی اقتصاد داخلی است. نظریه پردازان نوسازی معتقدند، تولید تخصص، مبادله آزاد و تقسیم کار بین المللی موجبات تسهیل توسعه اقتصاد داخلی کشورها را فراهم می سازد.^۸

اما طرفداران دیدگاه های مارکسیستی توسعه متعقدند، اگر چه سرمایه داری موجب توسعه می شود، اما این توسعه به شکل موزون و هماهنگ صورت نمی گیرد بلکه عمدتاً به نفع کشورهای صنعتی و به زیان کشورهای جهان سوم است. آنها نسبت

به رابطه کشورهای جهان سوم با کشورهای صنعتی خوشبین نیستند و این دو گروه را در حال مبارزه و کشمکش می‌دانند. راه حل این نظریه پردازان برای رسیدن به توسعه، یک راه حل انقلابی است. آنها مداخله دولت، برقراری یارانه‌ها و سیاست‌های نوسازی را بی‌فایده دانسته و تنها راه حل موجود را برپایی سوسیالیسم می‌دانند.^۹

دیدگاه دیگر در این حوزه، نظریه وابستگی است که با الهام از تفکر مارکسیستی بالاخص نظریه امپریالیسم و با انتقاد از نظریه نوسازی که صرفاً بر عوامل داخلی توسعه نیافتگی توسعه تأکید می‌نماید، شکل گرفته است. نظریه وابستگی با تأکید بر تأثیرات امپریالیسم بر اقتصاد کشورهای پیرامون ظاهر شد. اقتصاد امپریالیستی و نظام سیاسی جهانی به مثابه متغیرهای تعیین کننده‌ای که موجب ایجاد و استمرار توسعه نیافتگی می‌شوند، در این نظریه مورد تأکید قرار گرفته‌اند.^{۱۰} آندره گوندرفرانک، رابطه کشورهای توسعه یافته با اقماریا کشورهای جهان سوم را نابرابر می‌داند و علت توسعه نیافتگی کشورهای پیرامون را «وابستگی» می‌داند. بر اساس مدل مادر شهر - اقماریا، که توسط «فرانک» مطرح شده است، نظام سرمایه داری سعی می‌کند، مراکز بزرگ سرمایه یا مادر شهرها را ایجاد کند پیوند میان مراکز بزرگ سرمایه در جهان با مادر شهرهای ملی در جهان سوم، باعث استثمار هر چه بیشتر طبقات محروم در کشورهای اقماری می‌شود.^{۱۱}

سایر دیدگاهها پیرامون توسعه

علاوه بر آنچه گفته شد، کسانی هستند که به جای عوامل ساختاری - اجتماعی و یا اقتصادی درباره توسعه، عوامل فردی و روانشناختی را بیشتر مورد تأکید خود قرار داده‌اند. این گروه عوامل فردی را در قالب مسائل و عوامل روانشناختی، ملاک عقاید خود دانسته‌اند از جمله کسانی که به عنوان مشهورترین نظریه پردازان در این زمینه می‌توان از آن‌ها نام برد «مک کله‌لند» و «هیگن» هستند. اولی عامل توسعه را «ویروس ذهنی» انگیزه پیشرفت می‌داند.^{۱۲} هیگن نظریه خود را در کتاب «درباره تئوری تحول اجتماعی» این طور بیان می‌دارد: عدم تحول در جوامع سنتی معلول ایجاد شخصیت

استبدادی در افراد است. ظهور این گونه شخصیت در افراد، معلول شیوه تربیت خشک و اطاعت آمیز افراد در دوران کودکی است. وی معتقد است که درهم شکستن این قالب شخصیتی مستلزم تلقین احساس احتیاج به موفقیت خواهد بود.^{۱۳} گروهی دیگر عوامل فرهنگی را در پیشرفت اقتصادی دخیل دانسته اند. آنها وجود معتقدات را در افراد با اهمیت تلقی کرده اند. معتقداتی از قبیل اعتقادات دینی و ارزشهایی که به حیات مادی اهمیت می دهند و یا اعتقاداتی که برای کار و تلاش، ارزش قائل است و اسراف و اتلاف را مردود می شمارد و تحصیل علم و کسب دانش و فن را ارج می نهد.^{۱۴} عده ای دیگر به عوامل سیاسی و تأثیر نخبگان در رشد و توسعه اقتصادی و تحول اجتماعی اشاره کرده اند، مانند باتامور.

اصول کلی توسعه

توسعه و نوسازی بر حسب فطرت آدمی، از جمله آمال جمعی انسان هایی است که در سراسر گیتی در جست و جوی یک زندگی پر معنی و با شرافت هستند و این انگیزه را برای مردم فقیر جهان به وجود می آورد که سرانجام روزی آنچه را که ملت های غنی دارند، آنها نیز به دست می آورند. بنابراین، امید به اصلاحات اجتماعی، سیاسی اقتصادی را در افراد برانگیخته و موجب حرکت آنها در اقصی نقاط دنیا می شود. با این تعریف نمی توان پذیرفت که کسی با توسعه و تحول مخالفت ورزد. لکن نابرابری قدرت سیاسی و اقتصادی در طول تاریخ و تبعات آن، از جمله تحمیل هزینه های اجتماعی و زیست محیطی بر قشرها و نیروهای اجتماعی ضعیف یا کشورهای دیگر و نسل های آینده موجب پیدایش ساختارهای ناپایدار در اقتصاد جهانی و ایجاد بحرانهای اجتماعی و زیست محیطی گردیده است. از سوی دیگر نا همسویی منافع هیأت حاکمه با مصالح عمومی جامعه، عدم تصمیم گیری مبتنی بر اصلاح نگری و اصلاح پذیری، عدم گزینش افراد بر اساس توانایی و کفایت، نادیده گرفتن مسأله آموزش به عنوان یک رکن برنامه ریزی جامعه و عدم آموزش کار جمعی در آحاد مردم، عدم توجه به فردگرایی مثبت، عدم علاقه و پایبندی به قانون پذیری و خلاصه فعالیت

متمرکز و غیر شورایی دولت به عنوان تنها منبع فرهنگ اجتماعی باعث شده که توسعه و نوسازی به تشدید فقر و تعارض بینجامد.^{۱۵}

ایران و توسعه

آشنایی با پیشرفت های اروپاییان در ابعاد نظامی و اجتماعی و درک فاصله و شکاف ایجاد شده بین این تمدن با جامعه سنتی ایران، در ابتدا افرادی را از درون حاکمیت قاجار به فکر اصلاح و توسعه کشور انداخت. عباس میرزا به کمک قائم مقامها با توجه به ناتوانی ارتش سنتی ایران در مقابل نیروهای روسی در جنگ های ایران و روس، به فکر اصلاح ساختار نظامی کشور، تأسیس کارخانه های کوچک توپ ریزی و اعزام دانشجو به خارج در رشته های مختلف افتاد. بعد از او امیر کبیر و سپهسالار با تأثیرپذیری از برنامه های اصلاحات در جامعه عثمانی به نهضت اصلاح گری در کشور عمق و اعتبار بیشتری بخشیدند و دامنه ی آن را گسترده کردند. همگام با اصلاح گری از درون حاکمیت قاجار، برخی از افراد نوگرا تحت تأثیر فرهنگ و اندیشه غربی قرار گرفتند. این افراد با الهام از روشنفکران غرب به ترویج و تبلیغ جنبه های مثبت تمدن غرب افتادند که در این میان می توان از میرزا ملکم خان، آخوند زاده، طالبوف و میرزا آقاخان کرمانی نام برد. این افراد به عنوان نمایندگان روشنفکران نسل اول در ایران به ترویج غرب گرایی، قانون گرایی، آزادی خواهی و افکار ناسیونالیستی پرداختند که جنبه های ضد دینی و مخالفت با علمای دین در آن ها پر رنگ بود. این امر بدان جهت بود که از نظر روشنفکران اولیه، پیشرفت و ترقی به شیوه های غربی جز با کنار زدن دین و فرهنگ سنتی و پذیرش الگوهای غربی امکان پذیر نبود، این نگرش با ترقی افکار جدید در مشروطه و دوران رضاخان و تلاش برای حذف آن از جامعه پر رنگ تر شد.

روشنفکران در دوره قاجاریه

در دوره قاجار، تعداد معدودی از حاکمان، از درون قدرت به فکر دگرگونی و تغییر در وضع موجود افتادند، این فکر و انگیزه بر اثر عواملی نظیر ارتباط با کشورهای غربی

و آگاهی از میزان پیشرفت این کشورها، ورود برخی کتابها و روزنامه ها از کشورهای غربی به ایران، فاصله‌ی ایران با این کشورها، مشخص شد. از نظرلمبتون در اواسط قرن نوزدهم حدود ۸۰۰ نفر و تا سال ۱۹۰۰ حدود ۱۰۰۰ نفر اروپایی در ایران زندگی می کردند.^{۱۶} از جمله نخستین کسانی که در این زمینه به تفکر و تأمل پرداخت عباس میرزا فرزند فتحعلی شاه قاجار بود. او با درک فاصله و شکاف ایجاد شده بین جامعه ی سستی ایران و کشورهای اروپایی و احساس ضرورت و اصلاح به عنوان اولین اصلاح طلب تاریخ ایران دست به اقداماتی در راه جبران عقب ماندگی ایران زد.^{۱۷} تلاش برای رفع عقب ماندگی جامعه، هم زمان با مسئولیت در دربار قاجار، به نهضت اصلاح گری اولیه، خصلتی محافظه کارانه بخشیده بود و اولین اصلاح گران خواهان تغییر و اصلاح در چارچوب حفظ ظواهر حاکمیت قاجار بودند. این امر آنها را از روشنفکران انقلابی چون آقاخان کرمانی که خواهان بنیان جدید بر اساس ناسیونالیسم و لائسیسم بود، جدا می کرد. گسترش صنعت چاپ دامنه ی اصلاحات عباس میرزا را بسیار وسیع کرد. اولین چاپخانه‌های فارسی در هندوستان تأسیس شد و به انتشار کتب و روزنامه ها کمک فراوانی کرد. میرزا زین العابدین تبریزی در سال ۱۲۳۱ یک چاپخانه حروفی را از روسیه یا عثمانی به ایران آورد و در تبریز دایر کرد. در سال ۱۲۳۲ رساله (جهادیه) میرزا بزرگ قائم مقام توسط این چاپخانه منتشر شد، سال بعد، میرزا صالح شیرازی هنگام مراجعت به ایران یک چاپخانه کوچک دیگر به تبریز آورد و در آن جا دایر کرد.^{۱۸} عباس میرزا به دلیل علاقه مندی به پتر کبیر و شارل دوازدهم، سفارش ترجمه ی کتاب های تاریخی درباره ی این افراد را به میرزا رضا مهندس یکی از شاگردان اعزامی به انگلستان داده در مقدمه کتاب - اسکندر مقدونی- به نقل از میرزا رضا آمده است که برای آشنایی با اوضاع و اطوار گذشته او مأمور گردیده که به دستور عباس میرزا، تاریخ پترکبیر و شارل دوازدهم را به لغت فارسی ترجمه کند.^{۱۹} اصلاح نظام لشگری با کمک مستشاران خارجی، تأسیس یک چاپخانه کوچک، اعزام دانشجو به خارج با اقدامات او شروع شد. اقدامات و افکار او درباره ی نوسازی ایران مایه‌ی

امیدواری افراد اصلاح طلب داخلی و مأموران خارجی در ایران بود. یکی از مأموران سیاسی روس، ولیعهد را پطر کبیر آینده‌ی ایران می‌خواند. یکی دیگر می‌نویسد، شگفت‌انگیز بود که شاهزاده ولیعهد در این گوشه‌ی دنیا... این اندازه درباره‌ی امور مهم سیاسی و نظامی اروپا در ده سال اخیر معرفت درست داشته باشد... وجود او دوره‌ی تازه‌ای را نوید می‌دهد که تأثیر آن در تاریخ ایران قابل انکار نخواهد بود.^{۲۰}

بعد از عباس میرزا، امیر کبیر و سپهسالار به اصلاحات گستردگی و عمق بیشتری بخشیدند و این امر تا حدود فراوانی ناشی از تغییر در جامعه‌ی عثمانی بود. امیر کبیر چهار سال و سپهسالار ده سال در رأس نمایندگی ایران در عثمانی قرار داشتند و با این روند از نزدیک آشنا بودند. هم‌زمانی اصلاحات با فعالیت نوگرایی در ایران و رفت و آمدهای برخی ایرانیان همانند میرزا آقاخان کرمانی، میرزا حبیب اصفهانی، شیخ احمد روحی، و میرزا ملکم خان به عثمانی، باعث گردید روشنفکران و اصلاحگران ایران تحت تأثیر اصلاح طلبان عثمانی قرار گیرند و شاید به این دلیل بود که امیر کبیر و سپهسالار که چند سال در عثمانی بودند به فکر اصلاحات و نوگرایی از درون حاکمیت افتادند به دلیل فقدان تخصص جدید در ایران اصلاحات این دو صدر اعظم متوجه نهادهای دولتی بود. یعنی در حالی که بیشتر روشنفکران و افرادی که با فرهنگ اروپایی جدید آشنا شده بودند بیشتر به فکر ترویج و تبلیغ جنبه‌های مختلف تمدن جدید بودند، امیر کبیر و سپهسالار تلاش کردند تا اصلاحاتی به شیوه آن چه در غرب اتفاق افتاده بود و زمینه‌ی پیشرفت این کشورها را فراهم کرده بود، انجام دهند. امیر کبیر بعد از عباس میرزا دومین اصلاح‌گرا از دستگاه حاکمیت بود. سفر به عثمانی و روسیه و درک دوره‌ای از اصلاحات عباس میرزا و نیز دیدن مستشاران خارجی، همچنین بزرگ شدن نزد خاندان قائم مقام در آذربایجان، امیر کبیر را برای کاری که در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه به او محول شده ساخته و پرورش داد.^{۲۱} به قول آدمیت، اهمیت مقام تاریخی امیر به سه چیز است: نوآوری در راه نشر فرهنگ و دانش صنعت جدید، پاسداری از هویت ملی و استقلال سیاسی ایران در مقابله با تعرض غربی، اصلاحات

سیاسی مملکتی و مبارزه با فساد اخلاق مدنی.^{۲۲} یکی از اساسی ترین اقدامات امیرکبیر تأسیس مدرسه ی دارالفنون بود که هم زمان با پایان کار امیر گشایش یافت. او امید داشت با تعلیم طب، مهندسی و زبان های خارجی، گروهی از شاگردان مناسب امور کشور را تربیت کند. در دارالفنون رشته هایی از جمله زبان های خارجی علوم سیاسی و نظامی، مهندسی، کشاورزی، معدن، پزشکی و دامپزشکی تدریس می شد.^{۲۳}

میرزا حسین خان سپهسالار همانند امیرکبیر با تأثیر پذیری از عثمانی و مشاهده ی آنچه در اروپا رخ داده بود در صدد ادامه راه امیر برآمد. او که همراه برادرش در فرانسه تحصیل کرده بود، در زمان امیر کبیر به وزارت خارجه راه یافت. در زمان حضور سپهسالار در ترکیه، سپهسالار به صورت مستقیم با شاه مکاتبه می کرد و در نامه هایش علاوه بر گوشزد کردن اصلاحات از ناسیونالیسم و لزوم اخذ تمدن اروپایی سخن می گفت. بنا بر گفته ی آدمیت، مفهوم ملت، وطن و ناسیونالیسم توسط سپهسالار در ادبیات آن روز وارد شد.^{۲۴} سپهسالار با این دید، که سود سفر شاه به فرنگ از سود سفر پطر کبیر به اروپا بیشتر خواهد بود به فکر بردن شاه به اروپا برای دیدن تمدن اروپایی به منظور تسریع در اصلاحات افتاد.^{۲۵} سپهسالار در دوره صدر اعظمی خود از اصلاحات اداری، نظامی، مالی و آموزشی حمایت کرد. از جمله این کارها تأسیس وزارتخانه به سبک اروپاییان بود. البته پیش از او برخی وزارتخانه ها تأسیس شده بود ولی حد و مرز خاصی نداشتند. اوج فلسفه ی سپهسالار تغییر بود در جهت ترقی، نگرش او صرفاً عقلی بود و تکیه کلامش این بود که در طریق عمل اختلاف نیست. سپهسالار به اصول زیر اعتقاد داشت: اصلاح طرز حکومت و تأسیس دولت منتظم بر پایه ی قوانین جدید، تفکیک سیاست و روحانیت و این که روحانیون را به قدر ذره ای در امورات حکومت مداخله نداد.^{۲۶}

هم زمان با وضعیت آشفته سیاسی - اجتماعی و دخالت آشکار انگلستان در روی کار آمدن رضا خان، نوعی آمادگی ذهنی و فکری برای این تغییر در جامعه به وجود آمد که بانی آن روشنفکران بودند. احساس تأسف از حوادث بعد از مشروطه، ناامیدی

از رجال ملی و ناکارآمدی نظام مشروطه، و ... روشنفکران را به دنبال کشف حاکم مستبد کشاند. اندیشه ای که به دنبال توزیع قدرت سیاسی بود در مشروطیت و حکومت قانون خود را نشان داده و محصول نهایی آن را در قانون مشروطه و متمم آن دیده می شد به اندیشه ای دولت نیرومند و اقتدار گرا تغییر ماهیت داد. دولت مقتدری که نه بر سنت های کهن نظام قاجار بلکه بر پایه ای تجدد و نوگرایی نوین استوار بود. روشنفکران به این نقطه رسیدند که برای برقراری حکومت قانون نیازی نیست که دستگاه دولتی نماینده اقشار ملت باشد بلکه یک دستگاه سازمان یافته منسجم که به مهار اوضاع بپردازد از هر امر دیگری در این زمینه ضروری تر است. گروه فکری که در ابتدا همکاری با رضا خان را بر عهده داشتند، متشکل شده بود از افرادی چون تقی زاده، فروغی، میرزا حسین خان مشیرالدوله، مصدق، میرزا حسین خان علاء، مستوفی الممالک، مهدی قلی خان هدایت و مخبر السلطنه که به صورت خصوصی گرد هم می آمدند و برای سر و سامان دادن اوضاع با کمک رضا خان تلاش می کردند. تقی زاده ذکر می کند که در تهران با مرحوم مستوفی الممالک و مشیرالدوله (میرزا حسن خان پیرنیا) و مصدق السلطنه کمیته ای به نام ملیون تشکیل داد که قبول و ترویج بدون قید و شرط تمدن اروپایی و تسلیم مطلق به آن در رأس اهداف و برنامه هایش قرار داشت و این اهداف را در قالب یک دولت مقتدر و استبدادی جستجو می کرد و مهم ترین هدف روشنفکران ایرانی مقیم برلین همین بود.

تعطیلی مجلس به دست محمد علی شاه و ظهور هرج و مرج در کشور باعث گردید گروهی از روشنفکران ایران به اروپا مهاجرت کنند. اشغال ایران در جنگ جهانی اول نیز باعث خروج گروهی دیگر از آنها شد. اشغال کشور به دست روس و انگلیس باعث گردید که نگاهی مثبت به این دو کشور وجود نداشته باشد در نتیجه بسیاری از آنها به آلمان و بخصوص شهر برلین رفته و به فعالیتهای سیاسی و فرهنگی خود ادامه دهند. اینها کسانی بودند همانند، تقی زاده، کاظم زاده ایرانشهر، مشفق کاظمی و جمال زاده، افرادی با گرایش های ناسیونالیستی، غرب گرایی و گاه چپ، محفل آنها را

مجلات همانند کاوه، ایرانشهر، فرنگستان و علم و هنر گرم می کرد. مفهوم این مجلات اخذ تمام تمدن غرب و لزوم اصلاحات و حاکمیت یک حکومت مقتدر بود. مجله کاوه به عنوان مهم ترین مجله ی روشنفکران ایرانی مقیم آلمان به همت تنی زاده تأسیس شد. در دوره ی اول خود کاوه اشاره دارد به اینکه ایران باید ظاهراً، باطناً، جسماً و روحاً، فرنگی مآب شود.^{۲۷} گفتمان روشنفکران ایرانی مقیم برلین، قبول تمدن غربی بدون چون و چرا در سایه ی یک حکومت مقتدر بود از نظر آنها با بستن مدارس قدیم و زدودن خرافات و کنار زدن مذهب، می بایست جامعه را با زور به سوی تمدن اروپایی سوق داد. سردار سپه به بعضی از نزدیکانش اظهار می کرد که میل دارد با اشخاص خوشنام همکاری بکند... این جلسات در منزل خود رضا خان هفته ای یکبار تشکیل می شد...^{۲۸}

فروغی یکی از مهم ترین حلقه های واسطه روشنفکری نسل قدیم و جدید و عنصر مؤثر در حلقه ی مشورتی رضا خان بود. او در لژ بیداری ایرانیان به مقام استاد اعظم با عنوان خاص چراغدار نایل آمده بود.^{۲۹} فروغی معتقد بود که نه تنها نتایج و حاصل فرهنگ و مدنیت غرب باید در جامعه رواج یابد، بلکه باید محتوای فکری و معنوی آن ها نیز در ایران اهلیت یابد.^{۳۰} از این رو بود که بعد از به قدرت رسیدن رضا خان به کاویدن فلسفه و حکمت اروپا برای تألیف «سیر حکمت در اروپا» پرداخت. تنی زاده نیز یکی دیگر از حلقه های مؤثر دوران مشروطه و استبداد است. در دوران اول مشروطه، او با مسافرت به قفقاز و ترکیه و مصر با روشنفکران این شهرها آشنا شد. او را باید شاگرد و دنباله رو نسل اول روشنفکری ایران و افرادی مثل ملکم خان و طالبوف دانست، زیرا بنا به گفته ی خودش، هشتاد درصد اطلاعات و فهم سیاسی اش از ملکم خان بوده.^{۳۱} زندگی سیاسی تنی زاده رنگهای مختلفی به خود گرفته است ولی وجه غالب و مشترک تمام این رنگها غرب گرایی مطلق بدون قید و شرط می باشد. حلقه ی روشنفکران ایرانی مقیم آلمان، علی رغم اختلافات ظاهری و اندک، به همراه تمام روشنفکران ایرانی مقیم اروپا همانند حلقه های یک زنجیر، به چند مفهوم مرتبط

به هم، از جمله اخذ تمدن غربی، جدایی دین از سیاست، ناسیونالیسم و لزوم یک حکومت مقتدر اعتقاد کامل داشتند.^{۳۳} افکار این نسل از روشنفکران آن است که بر خلاف نسل های اول و دوم روشنفکری، اگر چه در ایران بر استبداد و لزوم یک حاکم مقتدر به جای آزادی و دموکراسی تأکید می کردند، اما اهداف و آرمان های آن ها در غرب گرایی و جدایی دین از سیاست هیچ تفاوتی با گذشتگان نداشت. در حقیقت شیوه کار تغییر پیدا کرده بود و گونه محتوا یعنی رسیدن به غرب در هر دو دوره یکی بود. قشر روشنفکر دوره قاجار که معمولاً تحت عنوان نسل اول روشنفکران ایرانی نامیده می شود، عمدتاً شامل افراد تحصیل کرده خارج از کشور بود که مروج اندیشه های لیبرالیسم، سکولاریسم و تجدد خواهی بوده اند. میرزا ملکم خان، میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا صالح شیرازی و میرزا آقا خان کرمانی را می توان در این گروه جای داد عمده ترین خواسته های روشنفکران این عصر عبارت بود از: تأسیس نهادهای مدرن دموکراتیک، اصلاحات سیاسی، تأسیس حکومت مدرن، تدوین قانون اساسی و نوسازی اقتصادی و فعالیت روشنفکران این دوره به توسعه مستمر و همه جانبه در ایران منجر نشد و نتیجه آن پیدایش دیکتاتوری رضا خان بود. در اینجا به دو مورد از موانع کامیابی روشنفکران عصر مشروطه اشاره می کنیم:

۱- اختلاف نظر اساسی میان روشنفکران جدید مانند ملکم خان و آقا خان کرمانی با نخبگان فکری اصول گرا مانند آیت الله نائینی در خصوص اصول و مبانی مشروطه:

در میان روشنفکران جدید نیز اختلافات به حدی بود که مانع اجماع نظر در خصوص تحول و پیشرفت جامعه می گردید. افرادی مانند میرزا ملکم خان بیشتر به مظاهر عینی تمدن غربی توجه داشتند و راه پیشرفت و توسعه را انتقال تکنولوژی و دستاوردهای مادی تمدن غربی مانند راه آهن و می دانستند. در مقابل آنها عده ای دیگر مانند میرزا آقاخان کرمانی تحولات نظری غرب و احیای تمدن ایران باستان را مد نظر داشتند و تغییر سنت ها و ساختار فکری ایران را، راه رسیدن به توسعه می دانستند میرزا

آقاخان کرمانی روشن فکر دیگری بود که در استانبول با افکار جدید متفکران اروپایی آشنا شد و تحت تاثیر افرادی مانند روسو و نظریه ی قرارداد اجتماعی او به دفاع از دموکراسی و حق حاکمیت ملی پرداخت.

«میرزا آقاخان و شیخ احمد داستان درازی دارند در جوانی از کرمان و اسپهان و از آن جا به تهران آمده و از این جا روانه ... اینان پیشرفت اروپا و نیرومندی دولتهای اروپایی را دیده و از این سو به آشفتگی کار شرق و درماندگی شرقیان می نگریسته اند و دل هاشان به درد می آمده و دست و پایی می زده اند».^{۳۳}

این آشنایی، تغییراتی اساسی در افکار او به وجود آورد به گونه ای که در سخنوری او از سنت ادبی زمان خود و تقلید پیشینیان روی بر تافت و به ولتر و روسو روی آورد. حیرت و تعجب در برابر تمدن صنعتی غرب که در برخوردهای نخست ایجاد شده بود به سرعت جای خود را به طرح مفاهیم جدید از غرب همانند: قانون خواهی، آزادی ... و در نهایت غرب گرایی همه جانبه داد. آنان ضمن مقایسه تمدن غرب با تمدن و فرهنگ اسلامی با تمام توان به مقابله با ستهای جامعه پرداختند از نظر آنها «طبیعت ترقیات اروپا که همانند سیل از کوهستان فرنگستان به اطراف جهان روی می آورد و علاوه بر آنکه بسیار سریع است خواه و ناخواه مردم را مجبور خواهد کرد که از آنها و خیالاتشان تبعیت نمایند».^{۳۴}

می توان گفت که پایه های تفکر این نسل از روشنفکران ایرانی بر محورهای تقلید همه جانبه از غرب، مخالفت با دین و فعالیتهای سیاسی - اجتماعی روحانیون و ترویج ناسیونالیسم بر پایه ایران باستان ایجاد شده و هر کدام از آنان یکی از وجوه را برجسته نموده و بیشتر بر آن تأکید کرده اند. علما و روحانیون در جنبش تنباکو توانسته بودند با هدایت مردم و شکست استعمار، جایگاه و نفوذ خود را در بین مردم بیش از پیش توسعه دهند و دولت را وادار به عقب نشینی نمایند در حالی که روشنفکران «به خاطر افکار تجدد مابانه نه تنها از طرف مردم مورد بی اعتنایی قرار داشتند، بلکه از ملاقات و معاشرت و صحبت با آنان خودداری می کردند».^{۳۵}

نقش روشنفکران در شروع نهضت و راه اندازی آن، قابل مقایسه با پیشتازی علما نبود نهاد مرجعیت به آنها این امکان را می داد که به بسیج مردم علیه حکومت بپردازند. به گفته ی کسروی «اگر فتاوی علمای نجف و اقدامات علمای داخلی نبود کم تر کسی از مردم به مشروطیت روی می آورد».^{۳۶}

از نظر روشنفکران، «مشروطیت یا حکومت قانون از مبانی تمدن غرب بود که روشنفکران آنرا به وجود آوردند و سپس عناصر مترقی طبقه ی روحانی به آن گرایش پیدا کردند».^{۳۷} بر اساس این دیدگاه گرایش علما به مشروطیت آگاهانه نبود و آنان از تعارضت مشروطه با عقاید دینی مطلع نبودند. این دیدگاه در حالی است که بر اساس واقعیت های تاریخی، جریان مشروطه را خود علما رهبری کرده و بانی آن بودند. حتی شیخ فضل الله در شروع نهضت از تأثیر گذاران اصلی آن بود.

بدون شک اگر تلاش های دو رهبر روحانی مشروطه - بهبهانی و طباطبایی - نبود، شاید نتوان شروعی برای حرکت تصور کرد. نامه ی سید محمد طباطبایی به مظفر الدین شاه نشان می دهد که آنها به بر خلاف روشن فکران که بدنبال نهادها و قوانین اروپایی بودند، تلاش می کردند مجلسی ایجاد گردد که مردم را از ستم حکومت های محلی برهانند «ایران وطن و محل انجام مقاصد دعا گویان است، باید در ترقی و نجات آن جاهد باشیم تمام مفاسد را مجلس عدالت یعنی انجمنی مرکب از تمام اصناف مردم که در آن انجمن به داد عامه مردم برسند و شاه و گدا در آن مساوی باشد از میان خواهد برد».^{۳۸} او در جایی دیگر هدفش را بنیان گذاری مجلسی می داند که مردم را از ظلم و

ستم نجات داده و «با اجرای قانون اسلام با شاه و گدا یکسان رفتار کنند»^{۳۹} دفاع نایینی از مشروطه با این ادعا نبود که حکومت مشروطه همان حکومت شرعی است؛ بلکه او تجدید سلطنت و رفع ظلم و ستم بر مردم توسط مجلس را یک قدم به جلو دانسته به محدود کردن دربار و اجرای قوانین می اندیشید از نظر آنان تشکیل چنین مجلسی از محترمین و عقلای کشور از واجبات است و چون عقل بر ضرورت آن حکم می کند نیازی به دلیل و برهان و احتیاط در تشکیل آن نیست. بر خلاف روحانیون،

روشنفکران نمی توانستند توده های مردم را به صحنه بیاورند. از سوی دیگر نفوذ و تأثیر مذهب در میان مردم به آنان - روشنفکران - اجازه نمی داد که تمایلات واقعی خود را در چگونگی حکومت مورد نظر بیان کنند. بنابراین برخلاف دیدگاه های خود اعلام کردند که «قوانین غرب در اصل از اسلام گرفته شده و باعث پیشرفت آنها گردیده است».^{۴۰}

روشن فکران برای افکار لیبرالی خود در ظاهر به بیان شعار هماهنگی کامل اصول تمدن غرب با اسلام پرداختند. بعد از گذشت یک سال از شروع نهضت پندارهای نهانی خود را هویدا کردند و آشکارا می گفتند که «ما قانون مشروطه می خواهیم نه شریعت».^{۴۱} آنها هر چند در شروع انقلاب به همکاری با علما و مقابله با استعمار پرداختند، اما پس از دست یابی به مشروطه استراتژی حذف علما و حذف جریان دینی را در پیش گرفته و «همکاری با علما را جایز ندانستند».^{۴۲} آنچه که به این روند کمک شایانی نمود و آنرا پر رنگ و قدرتمند نمود تعالیم و افکار فراماسونری بود که به شدت با باورهای مذهبی و تأثیر گذاری آن در نظام جدید به مقابله برخاست.

مسأله بعدی در مورد مواضع و اقدامات روشنفکران نسل اول به موضع گیری آنان در برابر تمدن غرب بود. آنان تمدن غرب و تئوریهای نظریه پردازان غربی را بدون قید و شرط به مثابه الگوی خویش پذیرفتند و تمدن غربی و آموزهای آن را ملاک قضاوت در مورد اجزای فرهنگ ایرانی قرار دادند و هر آنچه را که با نظریات اندیشمندان غربی سازگاری نداشت، یکسره باطل می شمردند. مسأله دیگر در پیامد شناخت سطحی غرب، تلقی روشنفکران از برخی اجزا و عناصر توسعه مانند آزادی و قانون بود. روشنفکران ایرانی تا مدتها (و حتی تا امروز) گرفتار تعریف مفاهیم مربوط به توسعه بودند و درک درستی از این مفاهیم نداشتند. بنابراین به برداشت نادرست روشنفکران تجدد خواه نسل اول از قانون و آزادی و در نتیجه تأکید بر یکی از ابعاد و مصادیق توسعه به ناکامی برنامه های آنها و توقف روند توسعه در ایران منجر شد.^{۴۳}

۲- فرایندهای مربوط به جامعه و نظام بین الملل:

ساختار سیاسی استبدادی عملکرد نخبگان نوسازی را تحت تأثیر قرار داد و ایجاد اختلال در کار ویژه روشنفکران را در پی داشت. چنانکه سلطه خاندانهای سلطنتی بر کشور و عدم وقوع پدیده گردش نخبگان، باعث تجمع افراد فاقد شایستگی در گروه نخبگان حاکم و افزایش شایستگی در نخبگان غیر حاکم گردید که در نهایت به نارضایتی از حکومت منجر شد. بنابراین، نخبگان فکری به جای تلاش در راستای توسعه و پیشرفت کشور، وظیفه اصلی خود را انتقاد، مخالفت و عناد و ناسازگاری با نخبگان حاکم می دانستند. تحولات بین المللی و دخالت های بیگانگان در ایران نیز بر عملکرد روشنفکران مؤثر واقع شد. مجالس اول تا سوم مشروطه که جزو آرمانهای روشنفکری بود با دخالت بیگانگان تعطیل شد. این وقایع پیامدهای غیر مستقیم زیادی داشت. از جمله این که هنگام اشغال ایران در جنگ جهانی اول، مسأله دفاع و حفظ وحدت ملی، توسعه سیاسی را در درجه دوم اهمیت قرار داد. به گونه ای که این مسأله در پذیرش حکومت رضا خان توسط روشنفکران و همکاری با دیکتاتوری رضا خانی نیز بی تأثیر نبود. از طرف دیگر، اشغال نظامی ایران امنیت لازم برای فعالیت روشنفکری را از میان برد.

در مجموع، عوامل گوناگونی در ناکامی روشنفکران در روند توسعه ایران عصر قاجار سهم داشته اند. اما در این میان ویژگی های روشنفکران و طرز تفکر آنها - به ویژه در مورد غرب و فرهنگ ایرانی - و فقدان اجماع نظر در خصوص مسائل کلان کشور، از جمله مهمترین عوامل شکست آنها در راه ارتقاء سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران بود قبول قلبی نسخه غرب برای درمان درد عقب ماندگی ایران توسط روشنفکران ایرانی نسل اول با پدیده‌ی نسبتاً عجیب نفی خویشتن همراه بوده است و این نفی خویشتن، گاه حالتی بسیار افراطی به خود می گرفت، درست نظیر آنچه در جمله مشهوری از سید حسن تقی زاده مبنی بر اینکه برای نجات ایران بایستی از «فرق سر تا نوک پا غربی شد» نقل شده است. این روشنفکران در چارچوب سنت

روشنفکری نقد وضع موجود و نفی گذشته برای رسیدن با ترقی و رشد با تکیه و تأکید بر علم گرایی، تجربه گرایی، فرد گرایی، آزادی، عدالت و ... راه افراط را در پیش گرفته و بدون توجه به فرهنگ و سنت ایرانی و بدون در نظر گرفتن شرایط ایران که وضعیتی قطعاً متفاوت با اروپای قرون وسطی داشت، در مقام تقلید محض از یافته های اروپائیان و روشنفکران عصر رنسانس غرب برآمدند. اینان با یاد آوری عظمت گذشته و نیز با مقایسه شرایط بد ایران با شکوفایی های خیر کننده اروپا، لزوم تهی شدن خود از خویشتن و پر شدن با انکار، آرمانها، خصلت ها و رفتارهای غربی را تجویز می کردند. چرا که این ساده ترین و سریع ترین راه به نظر می رسد و چون این راه حل تکلیف به ناشدنی بود، نشد.^{۴۴}

در بررسی عملکرد روشنفکران عصر پهلوی باید به این نکته توجه کرد که در این دوره مشکل اصلی، ناموزون بودن، سطحی بودن و بومی نبودن مدل توسعه بود. شاهان پهلوی به جای توسعه سیاسی به تکثیر قدرت، توسعه اقتصادی زیربنایی و توسعه فرهنگی، یا به عبارت دیگر، توسعه ی همه جانبه، نوسازی سطحی و تک بعدی پرداختند و در این مسیر اکثریت قریب به اتفاق نخبگان حاکم نیز به عنوان مجریان دستورات آنها در مسیر تعیین شده حرکت کرده و به راه حل دیگری فکر نکردند و یا نمی توانستند فکر کنند. در دوره پهلوی، اکثر روشنفکران حاکم در روند توسعه، با شاه و دربار همراه بودند. روشنفکران اصلاح طلب نیز یا فرصت ورود به عرصه نخبگان حاکم راه نیافتند یا چنانچه در برخی مقاطع کوتاه مانند سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ به قدرت رسیدند، در تقابل با روشنفکران محافظه کار و ساختار سیاسی استبدادی باشکست مواجه شدند. مردم نیز به دلایل گوناگون مانند سازمان نیافتگی و فقدان نهادهای جامعه مدنی قادر به ارائه خواسته های خویش نبودند و جامعه حولانگاه نخبگان حاکم بود.^{۴۵}

در دوره پهلوی دوم، علی رغم تظاهر به اصلاحات و بروز برخی تغییرات در طبقات اجتماعی، تمرکز قدرت و پرهیز از توسعه سیاسی هم چنان ادامه داشت. «شاه همچون پدرش به جای نوسازی نظام سیاسی، قدرتش را بر سه رکن حکومت پهلوی

استقرار کرد: نیروی مسلح، شبکه حمایت دربار و بوروکراسی عریض و طویل دولتی.^{۴۶} حیطة اختیار قانونی و غیر قانونی شاهان پهلوی نامحدود بود. علی رغم تحولی مانند تغییر در ترکیب طبقاتی جامعه در دوره رضا شاه - که با ورود دیوانسالاری مدرن به جامعه صورت گرفت - و حذف زمینداران عمده در نتیجه اصلاحات ارضی پهلوی دوم، شاه همچنان قدرت خویش را حفظ کرد.^{۴۷} بدین ترتیب به مدرنیزاسیون رضا شاه و اصلاحات محمد رضا شاه که بخش عمده آن همان اصلاحات ارضی بود، نه تنها ساختار سیاسی را تغییر نداد بلکه به لحاظ تمرکز قدرت نزد شاه و کاهش قدرت نخبگان نسبت به دوره قاجار نیز وضع بدتر شد.

امنیت شغلی روشنفکران عصر پهلوی:

توسعه فرایندی است که نیازمند آرامش، تفکر، برنامه ریزی و اجرا است و این شرایط باید در سایه امنیت شغلی فراهم شود. در دوران پهلوی به ویژه پهلوی اول روشنفکران از امنیت شغلی برخوردار نبودند. در این دوره «هیچ کس از برکناری بدون تشریفات، دستگیری خود سرانه، زندانی، تبعید و کشته شدن مصون نبود». همراه با تغییر یافتن شیوه حکومت، از دیکتاتوری به استبداد یا سلطانیسم، تجاوز به مالکیت خصوصی (به ویژه زمین) نیز بالا گرفت.^{۴۸}

در دوره محمد رضا شاه نیز روشنفکران از امنیت لازم برخوردار نبودند. موقعیت سیاسی روشنفکران به اراده‌ی شاه وابسته بود و دارندگان مشاغل مهم دولتی از ثبات، آرامش و امنیت لازم بی بهره بودند. «محمد رضا شاه برای تثبیت حاکمیت اقتدار طلبانه خود در طول ده سال (۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰) دقیقاً ۲۷ کابینه را عوض کرد در ۱۹۴۱-۱۹۵۲ حدود ۴۰۰ جایی در پست وزارتی صورت گرفت.^{۴۹} امنیت روشنفکران در مقابل قدرت استبدادی شاهان پهلوی، پیامدهای ناگواری داشت: اولاً به علت بی ثباتی در موقعیت شغلی، آنان به جای برنامه ریزی بلندمدت که لازمه‌ی توسعه همه جانبه است به صورت روز مره به انجام وظایف خویش می پرداختند. دوم اینکه در مدت نامشخصی که در عرصه مدیریتی کشور حضور داشتند فرصت را مغتنم می شمردند به

سوء استفاده های مالی می پرداختند و سوم به دلیل بی پناهی در مقابل حکومت به قدرت های خارجی پناه می بردند و سبب افزایش نفوذ بیگانگان در عرصه نخبگی کشور گردیده و مجری فرمان های بیگانگان می شدند.

ساختار اقتصادی عصر پهلوی و عملکرد روشنفکران:

تأمین هزینه های عمومی کشور از محل فروش نفت، حکومتها را از گرفتن مالیات، تقریباً بی نیاز کرده و به استقلال آنها از طبقات اجتماعی منجر شد. این استقلال به همراه سایر عوامل، ماهیت استبدادی دولت در ایران را تقویت کرد و باعث گردید که به جای نمایندگی طبقات اجتماعی، طبقات را مدیریت بکند. درآمد نفتی از جنبه های مختلف بر عملکرد روشنفکران تأثیر منفی داشت. استقلال روشنفکران حاکم از طبقات و عدم احساس ضرورت توسعه کشور و بهبود شرایط زندگی مردم، افزایش فساد مالی در میان روشنفکران، وابستگی مالی روشنفکران به حکومت و در نتیجه همراهی آنها با برنامه های نوسازی ناموزون شاهان پهلوی و... را می توان به عنوان برخی از تأثیرات منفی ساختار اقتصادی ایران بر روند توسعه این کشور توسط روشنفکران بر شمرد.^{۵۰}

ساختار اقتصادی دوران پهلوی، روشنفکران را که برای گذراندن زندگی خود به دولت وابسته بودند، به محافظه کاری وادار کرد. این امر، به ویژه در مورد برخی نخبگان فکری، نقش مهمی داشت، از آنجا که اقتصاد ایران فاقد بخش خصوصی کارآمد و قوی بود و عمده فعالیت های اشتغال زا در اختیار دولت قرار داشت برخی روشنفکران به ناچار در دستگاه دیوانی جذب شده و از آرمان های خود در مورد توسعه صرف نظر کردند.^{۵۱} «دستگاه حکومتی با وابسته کردن مالی کارمندان و روشنفکران به خود، توانایی زیر سؤال بردن و مورد انتقاد قرار دادن برنامه های حکومتی و مخالفت کردن گروه های فوق را به شدت کاهش داد و آنها را به بله قربان گویان و حامیان خود تبدیل می کرد. در این حالت بوروکراسی می توانست حکم اقیانوسی را پیدا کند که دو نمردان روشنفکران بالقوه دولت را در خود غرق کند، زیرا زمانی که آنان وارد بوروکراسی شدند، دیگر بخشی از حکومت محسوب می شدند».^{۵۲}

نگاه یک سویه روشنفکران به توسعه:

علی رغم معضلاتی که در عمل و در راه توسعه کشور موجود بود، از لحاظ نظری نیز روشنفکران بر روی مسائلی مانند تعریف توسعه و اولویت ابعاد مختلف آن نظیر توسعه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به اجماع نظر نرسیده بودند. بنابراین در ایران از هنگام آغاز بحث توسعه تا کنون غالباً به یکی از ابعاد توسعه توجه شده و سایر ابعاد مورد غفلت قرار گرفته است. رضا خان در راستای تجمیع قدرت و سرکوب نیروهای گریز از مرکز با تکیه بر قدرت سر نیزه تا حدی موفق شد اما در باز توزیع قدرت و ایجاد زمینه مشارکت سیاسی کوچکترین اقداماتی نکرد.^{۵۳}

در دوره رضا شاه، اگر چه امنیت مردم در برابر یکدیگر تا حد زیادی تأمین شد، اما بعد دوم امنیت داخلی یعنی امنیت مردم در برابر حکومت فراموش شد. « این عدم امنیت مرتبط شد با زندگی سیاسی و هراس از بازداشت های خود سرانه همراه با وقوف نسبت به این واقعیت که هیچ مرجع بی طرفی یافت نمی شود که بتوان از آن شکایت کرد».^{۵۴} همراهی روشنفکران با رضاخان و رضایت به اقدامات او به معنای از دست رفتن پایگاه اجتماعی و استئلال آنان بود.^{۵۵}

نتیجه

تولد روشنفکری در ایران نتیجه آمد و شد هیأت های اروپایی و ارتباط تنی چند از نخبگان ایرانی و رفت و آمد های آنان به ویژه طبقه اشراف به غرب و نیز اعزام محصل، هنرآموز و سفیر بدانجا، تأسیس روزنامه و مدارس جدید از یک سو و رقابت های سیاسی - اقتصادی اروپاییان برای توسعه نفوذ خود در ایران بود که باعث گسترش افکار جدید در کشور شد. شکست های ایران از روس، درک شکاف ایجاد شده جامعه سستی ایران با کشورهای توسعه یافته و احساس عقب ماندگی باعث شد اصلاح گرانی از درون حاکمیت و مرتبط با حاکمیت به فکر چاره اندیشی برای جبران عقب ماندگی کشور بیفتند. پیش قراول اصلاح گران درون حاکمیت، عباس میرزا بود که برای توسعه کشور و حرکت رو به جلو به اصلاح نظام لشکری، ترجمه ی کتب، اعزام دانشجو و

غیره پرداخت. امیر کبیر و سپهسالار که سال‌ها در رأس نمایندگی ایران در عثمانی بودند و از نزدیک شاهد موفقیت نوگرایی در عثمانی بودند قدم‌های دیگری در این راه برداشتند.

همگام با این افراد، نخبگان و کسانی که با فرهنگ اروپایی آشنا شده بودند، تلاش وافر را در تقلید از غرب و طرح مفاهیم غربی صورت دادند. این در حالی بود که درک و شناختی واقع‌بینانه از ماهیت و زیربنای فکری تمدن و مفاهیم غربی و تأثیرات آن در جامعه نداشتند و به جای شناسایی ویژگی‌های فرهنگی جامعه خود به تقلید و پیروی همه‌جانبه از غرب و برقراری نظام حقوقی و مدنی غربی در جامعه برآمدند. از مهم‌ترین ویژگی‌های روشنفکری در این زمان می‌توان به نقد ادبی و آداب و سنن مذهبی جامعه و استدلال بر بی‌فایده بودن آنها و در نهایت تخریب و کنار زدن آنها از جامعه اشاره کرد. از نظر آنان قانون خواهی چیزی جز حاکمیت قوانین غربی، ترجیح آن‌ها بر قوانین دینی و مقابله با قوانین شرعی نبود. روشنفکران از نظر عمل سیاسی به دلیل غفلت و محافظه‌کاری از سر منشاء اصل بی‌قانونی در جامعه یعنی حاکمیت استبدادی شاهان قاجار و همکاری آن‌ها با دستگاه دولتی هیچ‌گاه نتوانستند بانی و باعث یک جنبش اجتماعی و فکری در جامعه باشند. فعالیت‌های فکری آن‌ها به دلیل غیرقابل فهم بودن برای مردمان عادی، محدود به نخبگان جامعه شد. روحانیون با توجه به نفوذی که در بین توده داشتند توانستند رهبری آنها را بر عهده بگیرند جنبش تنباکو به عنوان نماد حمایت مردم از روحانیت جایگاه مردمی آنها را به عنوان یک واقعیت غیرقابل انکار به نمایش گذاشت و نفوذ آنها را به عنوان یک عامل سیاسی در اجتماع افزایش داد.

به دنبال حوادث بعد از مشروطه و ناکارآمدی آن و نیز ناامیدی از رجال ملی، شعار جست و جوی دست‌آهنین برای نجات ایران در محافل مطبوعاتی و فکری به شعار روز تبدیل شد. در حقیقت اندیشه‌ای که طرفدار شکل دادن به دستگاه مشروطیت، حکومت قانون و آزادی بود به اندیشه‌ی دولت‌نیرومند و اقتدارگرا تغییر ماهیت داد و

نکته‌ی قابل توجه اینک اولین حلقه‌های این تغییر و اولین حامیان فکری رضا خان تعدادی از برجسته‌ترین چهره‌های روشن فکری عهد مشروطه هم چون تقی زاده، فروغی، مشیرالدوله و مخبرالسلطنه بودند که به صورت خصوصی گرد هم می‌آمدند تا به رضاخان برای قدرتمندی بیشتر و خاتمه دادن به ناهنجاری اوضاع کمک کنند. روشنفکران ایرانی خارج از کشور و نویسندگانی که برگرد روزنامه‌ها و مجلاتی چون کاوه، نامه‌ی فرنگستان، ایرانشهر به... فعالیت می‌کردند، یک صدا ناکارآمدی نظام مشروطه و لزوم یک حاکم مقتدر برای اخذ تمدن غرب را توجیه و تبلیغ نمودند. در واقع هدف این گروه اخذ تمدن غرب بود که در این زمان توسط یک رژیم استبدادی راحت‌تر به دست می‌آمد. با تسلط رضاخان بر اوضاع، روشنفکران در چارچوب خواست‌های دولت استبدادی به فعالیت فکری و فرهنگی پرداختند تا در ایجاد محدودیت برای علما و منزوی کردن آنها، همکاری و همراهی کنند. هم‌زمان با کناره‌گیری علما، برخی از روشنفکران و نویسندگان با حمایت دستگاه‌های دولتی به نشر افکار ضد دینی یا دین‌های ساختگی پرداختند تا جای خالی دین را در جامعه پر سازند و بدون شک یکی از علت‌های به حاشیه رفتن روشنفکران نسل قدیم بعد از شهریور ۱۳۲۰، همکاری آن‌ها با دستگاه استبدادی و سکوت و عدم اعتراض آنها به اقدامات رضا شاه بود.

پی نوشت ها و ارجاعات

- ۱- خرم شاد، محمد باقر، روشنفکران و روشنفکری در ایران در سه حرکت، شماره ۴، بهار و تابستان ۱۳۸۲.
- ۲- کانت، ایمانوئل و دیگران، روشن گری چیست؟ نظریه ها و تعریف ها، ترجمه سیروس آرین پور، آگاه، تهران، ۱۳۷۶، ص ۲۶.
- ۳- اشرف، احمد، زمینه های اجتماعی گرایبی و تجدد خواهی، ایران نامه، سال یازدهم، شماره ۲، ص ۱۷۳.
- ۴- فورتادو، ساسو، توسعه و توسعه نیافتگی، ترجمه گیتی اعتماد، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۱-۱۴.
- ۵- مولانا، گذار از نوگرایی، ترجمه یونس شکر خواه، تهران، ۱۳۷۱، ص ۲۳.
- ۶- جوالدم، مایر، پیشگامان توسعه، ترجمه سید علی اصغر هدایتی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۷.
- ۷- ازکیا، مصطفی، جامعه شناسی توسعه و توسعه نیافتگی روستایی ایران، تهران، ۱۳۶۵، ص ۴۳.
- ۸- سریع القلم، محمود، عقل و توسعه نیافتگی، تهران ۱۳۷۱، ص ۱۹-۱۸.
- ۹- چیلکوت، نظریه های توسعه و توسعه نیافتگی، تهران، ۱۳۷۵، ص ۶۸.
- ۱۰- روکس برو، یان، جامعه شناسی توسعه، تهران، ۱۳۶۵، ص ۱۰۳.
- ۱۱- چیلکوت، پیشین، ص ۹۵.
- ۱۲- چیلکوت، پیشین، ص ۳۷.
- ۱۳- برگن، کیندل، توسعه اقتصادی، ترجمه رضا صدوقی، تهران، ۱۳۵۱، ص ۵۷.
- ۱۴- ازکیا، مصطفی، جامعه شناسی توسعه، تهران، ۱۳۸۰، فصل سوم.
- ۱۵- گن دنیر، ایرینه، کارگردانی دگرگونی سیاست در جهان سوم، ۱۳۶۹، صفحات مختلف.

- ۱۶- لمبتون، آ.ک.س، ایران عصر قاجار، ترجمه سیمین فصیحی، تهران، ۱۳۷۵، ص ۲۷۱.
- ۱۷- حائری، عبد الهادی، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تهران، ۱۳۶۰، ص ۱۱.
- ۱۸- طباطبایی، محمد محیط، تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، تهران، ۱۳۶۶، ص ۲۵.
- ۱۹- فشاهی، محمد رضا، تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فئودالی ایران، تهران، ۱۳۵۴، ص ۲۵۴.
- ۲۰- آدمیت، فریدون، امیر کبیر و ایران، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۶۱.
- ۲۱- محبوبی اردکانی، حسین، تاریخ موسسات تمدنی جدید در ایران، تهران، ۱۳۵۴، ص ۲۴۶.
- ۲۲- آدمیت، پیشین، ص ۱۵۸.
- ۲۳- آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ۱۳۷۷، ص ۷۰.
- ۲۴- آدمیت، فریدون، اندیشه ترقی و حکومت قانون، تهران، ۱۳۵۱، ص ۱۲۷.
- ۲۵- کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، تهران، ۱۳۵۷، ص ۹.
- ۲۶- بهنام، جمشید، ایران و اندیشه تجدد، تهران، ۱۳۷۵، ص ۳۴.
- ۲۷- مجله کاوه، ۱۳۳۸، شماره اول.
- ۲۸- تقی زاده، سید حسن، (خاطرات تقی زاده)، ۱۳۶۸، ۱۹۹-۱۹۸.
- ۲۹- فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران، ۱۳۷۰، ص ۴۱.
- ۳۰- راین، اسماعیل، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، تهران، ۱۳۵۷، ص ۴۵۳.
- ۳۱- خاطرات تقی زاده، پیشین، ص ۳۸۴.
- ۳۲- بهنام، جمشید، برلنی‌ها، تهران، ۱۳۷۹، ص ۱۰۳.
- ۳۳- کسروی، پیشین، ۱۳۶.
- ۳۴- روزنامه اختر، ۱۲۹۲، شماره سوم.
- ۳۵- ملک زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران، ۱۳۶۲، ص ۶۸.

- ۳۶- کسروی، پیشین، ۱۷۳.
- ۳۷- آدمیت، فریدون، اید ثولوژی نهضت مشروطیت، تهران، ۱۳۵۵، ص ۲۲۶.
- ۳۸- کسروی، پیشین، صص ۸۱-۸۲.
- ۳۹- کرمانی، ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۱۳۸۱.
- ۴۰- اتحادیه، منصوره، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، تهران، ۱۳۷۱، تهران، صص ۲۰۳ و ۲۲۲.
- ۴۱- کسروی، پیشین، ۳۲۲.
- ۴۲- دولت آبادی، یحیی، حیات یحیی، تهران، ۱۳۵۶، جلد ۲، ص ۴۷.
- ۴۳- شیخ زاده، حسین، نخبگان و توسعه در ایران، تهران، ۱۳۸۴، صص ۵۸-۵۶.
- ۴۴- خرم شاد، پیشین، همانجا.
- ۴۵- شیخ زاده، پیشین، صص ۶۱-۶۲.
- ۴۶- آبراهامیان، پیشین، ص ۳۹۸.
- ۴۷- ازغندی، علیرضا، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران، ۱۳۸۲، ص ۱۱۱.
- ۴۸- شجاعی، زهرا، نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۳۷.
- ۴۹- زونیس، ماروین، شکست شاهانه، ترجمه اسماعیل زند، تهران، ۱۳۷۱، ص ۱۸۹.
- ۵۰- شیخ زاده، پیشین، ص ۷۲.
- ۵۱- همان، همانجا.
- ۵۲- ازغندی، پیشین، ص ۶۸.
- ۵۳- شیخ زاده، پیشین، ص ۷۸.
- ۵۴- لمبتون، آ.ک.س، نظریه دولت در ایران، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۹۸.
- ۵۵- آل احمد، جلال، در خدمت و خیانت روشنفکران، تهران، ۱۳۵۷، ص ۱۵۱.

- ۱- آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و ابرهیم فتاحی، نشر نی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۷.
- ۲- آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، انتشارات خوارزمی، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۶۲.
- ۳- اندیشه ترقی و حکومت قانون (عصر سهسالار)، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۱.
- ۴- ایدئولوژی نهضت مشروطیت، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۵.
- ۵- آل احمد، جلال، در خدمت و خیانت روشنفکران، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۷.
- ۶- اتحادیه، منصوره، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، نشر گستره، تهران، ۱۳۶۱ و ۱۳۷۱.
- ۷- اختر (روزنامه)، سال اول، سال ۱۲۹۲، شماره ۳.
- ۸- اشرف، احمد، زمینه های اجتماعی سنت‌گرایی و تجدد خواهی، ابران نامه (مجله)، سال یازدهم، شماره ۲، بهار ۱۳۷۲ و شماره ۲، سال ۱۳۷۴.
- ۹- ازکیا، جامعه شناسی توسعه، نشر نی، تهران، ۱۳۸۰.
- ۱۰- ازکیاء، مصطفی، جامعه شناسی توسعه و توسعه نیافتگی روستایی ایران، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۵.
- ۱۱- ازغندی، علیرضا، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، نشر قومس، تهران، ۱۳۸۲.
- ۱۲- ایرنه گن دیر، کارگردانی دگرگونی سیاست در جهان سوم، ترجمه احمد تدین، تهران، انتشارات سفیر، ۱۳۶۹.
- ۱۳- باتامور، تی بی، نخبگان و جامعه، ترجمه علیرضا طیب، انتشارات دانشگاه

- تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۴- بهنام، جمشید، ایرانیان و اندیشه تجدد، نشر فرزانه روز، تهران، ۱۳۷۵.
- ۱۵- ، برلنی ها، نشر فرزانه روز، تهران، ۱۳۷۹.
- ۱۶- تنی زاده، سید حسن، زندگی طوفانی (خاطرات تنی زاده)، علمی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۱۷- جوادالدام، مایر، دادلی سیرز، پیشگامان توسعه، ترجمه سید علی اصغر هدایتی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۶۸.
- ۱۸- چیلکوت، نظریه های توسعه و توسعه نیافتگی، ترجمه و تلخیص احمد ساعی، تهران، نشر علوم نوین، ۱۳۷۵.
- ۱۹- حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۰.
- ۲۰- خرمشاد، محمد باقر، روشنفکران و روشنفکری ایران در سه حرکت، فصلنامه رهیافتهای سیاسی و بین المللی، دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۴، بهار و تابستان ۱۳۸۲.
- ۲۱- دولت آبادی، یحیی، حیات یحیی، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۶.
- ۲۲- راثین، اسماعیل، فراموشخانه و فراماسو فروری در ایران، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۷.
- ۲۳- زونیس، ماروین، شکست شاهانه، ترجمه اسماعیل زند و بتول سعیدی، نشر نور، بی جا، ۱۳۷۱.
- ۲۴- ساسو، فورتادو، توسعه و توسعه نیافتگی، ترجمه گیتی اعتماد، تهران، انتشارات دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۶.
- ۲۵- سریع القلم، محمود، عقل و توسعه نیافتگی، چاپ اول، تهران، نشر سفیر، ۱۳۷۲.

۲۶- شجیعی، زهرا، نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، نشر سخن، ۱۳۷۲.

۲۷- شیخ زاده، حسین، نخبگان و توسعه در ایران، تهران، انتشارات باز، ۱۳۸۴.

۲۸- طباطبایی، محمدمحیط، تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، نشر بعثت، تهران، ۱۳۶۶.

۲۹- غفوری، محمد، عناصر ثابت توسعه و عوامل بازدارنده آن، فصلنامه سیاسی، اجتماعی، بهار و تابستان ۱۳۸۲، شماره ۴.

۳۰- فشاهی، محمد رضا، تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فئودالی ایران، گوتنبرگ، تهران، ۱۳۵۴.

۳۱- فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، موسسه مطالعات سیاسی، چاپ پنجم تهران، ۱۳۷۰.

۳۲- کانت، ایمانوئل، و دیگران، روشن گری چیست؟ نظریه ها و تعریفها، ترجمه سیروس آرین پور، انتشارات آگاه، تهران ۱۳۷۶.

۳۳- کاوه (مجله)، شماره ۱، ۱۳۳۸.

۳۴- کرمانی، ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام سعیدی سیرجانی، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۷۶.

۳۵- کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۰.

۳۶- کیندل، برگر، توسعه اقتصادی، ترجمه رضا صدوقی، انتشارات مؤسسه عالی مدیریت گیلان، ۱۳۵۱.

۳۷- لمبتون، آ.ک.س، ایران عصر قاجار، ترجمه سیمین فصیحی، انتشارات جاویدان خرد، تهران، ۱۳۷۵.

ر ایران، ترجمه چنگیز پهلوان، نشر گیو، تهران،

۳۹- محبزی اردکانی، حسین، تاریخ موسسات تمدنی جدید در ایران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.

۴۰- ملک زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، انتشارات علمی، چاپ چهاردهم، تهران ۱۳۶۳.

۴۱- مولانا، گذر از نوگرایی، ترجمه یونس شکر خواه، تهران، مرکز مطالعات تحقیقات و رسنه ها ... ، ۱۳۷۱.

۴۲- یان، روکس برو، جامعه شناسی توسعه، ترجمه ازکیا، تهران، ۱۳۶۸.



در این پژوهش، ضمن بررسی ماهیت توسعه، اسلامی ایران، مؤلفه‌های بررسی
پژوهش‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در ایران، فرهنگ عاشورا و قیام کربلا
حسین (ع) را در جامعه اسلامی ایران، به گونه‌ای که نشان‌دهنده تحول و تغییرات
در نظام اجتماعی و فرهنگی است، مورد بررسی قرار داده و به دنبال پاسخ به این سؤال
هستیم که چگونه می‌توان از این مفاهیم برای توسعه جامعه اسلامی ایران استفاده کرد.
این مقاله به بررسی ماهیت توسعه و مؤلفه‌های آن در اندیشه اسلامی می‌پردازد و به
تعیین رابطه بین توسعه و مفاهیم اسلامی مانند عدالت، آزادی و برادری می‌پردازد.
روش تحقیق در این پژوهش، روش تحلیلی-تفسیری است. برای گردآوری داده‌ها، از روش
کتابخانه‌ای و روش مصاحبه استفاده شده است. همچنین از روش تحلیل محتوا برای
تجزیه و تحلیل داده‌ها استفاده شده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که
توسعه در اندیشه اسلامی، مفهومی جامع‌المنظر است که شامل ابعاد اقتصادی، اجتماعی،
فرهنگی و سیاسی می‌باشد. همچنین توسعه در اندیشه اسلامی، مفهومی پویا و
تغییرپذیر است که با شرایط و مقتضای زمان و مکان سازگار است. در نهایت، این
پژوهش به این نتیجه می‌رسد که توسعه در اندیشه اسلامی، مفهومی است که می‌تواند
به عنوان راهنمای عمل برای توسعه جامعه اسلامی ایران مورد استفاده قرار گیرد.